

ادوارد اسنودن | ترجمهٔ علی مجتهدزاده

بایگانی همیشگی



بنگاه ترجمه و نشر
کتاب پارسه

فهرست

۱۱	دیباچه
۲۱	بخش اول
۲۳	نگاهی از ورای پنجره
۳۳	دیوار نامرئی
۴۷	بچه کمربندی
۵۳	آمریکای آنلاین
۶۵	هک کردن
۷۷	ناقص
۸۵	۹/۱۱
۹۳	۹/۱۲
۹۹	اشعه ایکس
۱۱۹	بخش دوم
۱۲۱	سیستم
۱۲۷	تک قراردادی
۱۳۷	تلقین

۱۵۳	کنت کنگره
۱۶۷	ژنوو
۱۸۱	توکیو
۲۰۵	وطنم در فضای ابری
۲۲۳	روی راحتی
۲۳۱	بخش سوم
۲۳۳	تونل
۲۳۹	ضربان
۲۴۷	افشاگری
۲۶۳	رکن چهارم
۲۷۹	خواندن، نوشتن، اجرا
۲۸۹	رمزگذاری
۲۹۹	پسرک
۳۱۱	هنگ کنگ
۳۲۳	مسکو
۳۳۷	از دفتر خاطرات لیندزی میلز
۳۴۹	عشق و تبعید

دیباچه

من ادوارد جوزف اسنودن ام^۱. زمانی برای دولت کار می‌کردم و الان برای مردم سی‌سالی طول کشید تا فرقتش دستگیرم بشود و از همان وقت به بعد، در کارم به دردمس افتادم. به همین خاطر الان همهٔ وقتم صرف این می‌شود که جامعه را از شر آن آدمی حفظ کنم که زمانی بودم: یک جاسوس سازمان سیا^۲ و آژانس امنیت ملی^۳ و متخصص جوانی که باور داشت برای رسیدن به جهانی بهتر تلاش می‌کند.

هفت سالی در جامعهٔ اطلاعاتی آمریکا^۴ کار کردم و جالب اینکه بعدتر تقریباً زمانی نزدیک به همین را در تبعیدی ناخواسته گذراندم. در آن هفت سال، دست‌اندر کار مهم‌ترین تحول تاریخ جاسوسی آمریکا بودم: دیگر دنبال آدم‌ها نمی‌گشتیم و از این بعد

1. Edward Joseph Snowden

2. Central Intelligence Agency (CIA)

۳. National Security Agency (NSA): یک سازمان دولتی زیر نظر وزارت دفاع آمریکا که گسترهٔ وسیعی از فعالیت‌های امنیتی و شنود و محافظت از ارتباطات دولتی سری را بر عهده دارد. (زیرنویس‌ها همه از مترجم است)

۴. United States Intelligence Community (IC): نهادی متشکل از ۱۷ سازمان اطلاعاتی و امنیتی دولتی آمریکا که زمانی زیر نظر مدیر سازمان سیا اداره می‌شد اما از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به بعد، مدیری مستقل بر آن احاطه دارد که گزارش‌های خود را مستقیماً به شخص رییس‌جمهور ارائه می‌کند.

قرار بود توده‌ها را هدف کارمان قرار بدهیم. من هم در این میان به دولت کمک کردم تا از نظر تکنیکی بتواند ارتباطات دیجیتال تمامی جهان را شنود، جمع‌آوری و ذخیره کند و این امکان را هم داشته باشد که بر حسب خواسته و میل خودش، در این حجم عظیم داده‌ها، جستجو داشته باشد.

بعد از ۹/۱۱ همهٔ جامعهٔ اطلاعاتی آمریکا را مقصر دانستند که چرا نتوانسته از کشور در برابر آن حملهٔ هولناک (دومین حملهٔ بزرگ تاریخ کشور بعد از پرل هاربر^۱) محافظت کند. همین شد که رؤسای سازمان‌های زیر نظر جامعهٔ اطلاعاتی آمریکا تصمیم گرفتند تدبیری بیندیشند و طرحی را پیاده کنند تا دوباره این طور غافلگیر نشوند. پایه و اساس این مسئله هم تکنولوژی بود؛ چیزی که نظامیان، سیاستمداران و مدیران دولتی سردمدار سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا، هیچ از آن نمی‌دانستند. به همین خاطر، یکباره درها گشوده شدند و شماری از متخصصان جوانی چون من را به سرّی‌ترین و مخوف‌ترین سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا راه دادند. این بود که کامپیوترها و وارث زمین شدند.^۲ در آن زمان فقط و فقط یک چیز را می‌فهمیدم: کامپیوتر، و همین باعث شد خیلی زود ترقی کنم. در ۲۲ سالگی اولین مأموریت رسمی‌ام را از آژانس امنیت ملی تحویل گرفتم که البته کار پیش‌پا افتاده‌ای بود و به سال نکشید که با عنوان مهندس توی سازمان سیا نشسته بودم و به شماری از حساس‌ترین پایگاه‌های داده‌ای سراسر جهان دسترسی داشتم. همه جوان بودیم و سازمان تمامی قوانین و قواعد معمول خود را به فراموشی سپرده بود تا بهترین متخصصان را به خدمت بگیرد. از همهٔ ما بزرگ‌تر، یک آدمی بود که فقط می‌آمد و می‌نشست و از اول تا آخر شیفت کاری‌اش کتاب‌های رابرت لودلام^۳ و تام کلنسی^۴ را می‌خواند. روال معمول‌شان این بود که هیچ‌وقت کسی را بدون مدرک

۱. اشاره به حادثهٔ یازدهم سپتامبر که در تمامی متون انگلیسی به اختصار و این گونه نوشته می‌شود و ما هم این نوشتار را رعایت کردیم.

۲. Pearl Harbor: بندری در هاوایی که بزرگ‌ترین پایگاه نیروی دریایی آمریکا در آن قرار دارد و در ۷ دسامبر ۱۹۴۱ با حملهٔ ارتش ژاپن به این بندر، آمریکا رسماً وارد جنگ جهانی دوم شد.

۳. اشاره به انجیل متی، باب ۵، آیه ۵: خوشا به حال حلیمان، زیرا ایشان وارث زمین خواهند شد.

۴. Robert Ludlum: نویسندهٔ کتاب‌های پلیسی

۵. Thomas Leo Clancy Jr: نویسندهٔ کتاب‌های جاسوسی

لیسانس یا دست کم مدرک معادلش استخدام نمی کردند اما زمانه عوض شده بود و من هیچ کدام از این‌ها را نداشتم، ولی داشتم برایشان کار می کردم. اگر قرار به حفظ مقررات کهنه سازمان بود، لابد نمی گذاشتند حتی پایم را توی ساختمان اداره بگذارم.

از ۲۰۰۷ تا ۲۰۰۹ در پوشش یک وابسته سفارت آمریکا به ژنو رفتم و کارم این شد که با همراهی شمار اندکی از همکاران مشابه خودم، مراکزی را در اروپا فعال کنیم و پایه گذار آینده سیا باشیم. از این رهگذر، سیامی توانست با دسترسی به مراکز آنلاین اروپا به صورت خودکار و آسان به عملیات جاسوسی دولتی آمریکا یاری برساند. نسل من و هموندانم کاری بسیار فراتر از این کرد و از حد و حدود مهندسی یک سازمان جاسوسی دیجیتال پیش‌تر رفت: ما معنای رایج جاسوسی را تغییر دادیم و تعریفی دیگر از آن ارائه کردیم. برای ما جاسوس‌بازی و قرارهای مخفیانه هیچ ضرورتی نداشتند. همه چیز در حیطه اطلاعات و داده می‌گذشت.

۲۶ ساله که شدم، ظاهراً کارمند رسمی شرکت دل^۱ بودم و در عمل برای آژانس امنیت ملی کار می‌کردم. قراردادهای کاری هم که برایم می‌بستند، پوشش کارم بود و بسیاری از آدم‌های همکار من هم قراردادهای مشابهی با شرکت‌های دیگر داشتند. مرا به ژاپن فرستادند تا سیستم پشتیبان داده‌های آژانس را در آنجا فعال کنم. هدف هم این بود که اگر زد و اتفاقی افتاد و مثلاً کل آژانس با یک بمب اتمی با خاک یکسان شد، یک نسخه پشتیبان از تمامی داده‌ها موجود باشد. به فکرم هم نمی‌رسید که درست کردن یک پایگاه بایگانی همیشگی از زندگی همه مردم، چه اشتباه تلخی است.

۲۸ ساله بودم که به آمریکا برگشتم و کلی بابت کارهایی که کرده بودم تقدیرم کردند و ترفیع گرفتم و شدم عضو هیئت مدیره روابط متقابل سازمان سیا و شرکت دل. کارم هم این شده بود که با مدیران سطح بالای سازمان سیا بنشینم و در مورد مشکلات احتمالی سیستم‌های اطلاعاتی چاره‌اندیشی کنیم و این راهکارها را به خود سازمان بفروشیم. پدیده «فضای ابری»^۲ از دل همین گروه برآمد: یک ساختار جدید محاسباتی که به همه مأموران سازمان امکان می‌داد از هر کجای دنیا، تنها با اتصال به اینترنت

۱. Dell: شرکت آمریکایی سازنده رایانه و لوازم جانبی با حدود ۸۸ هزار کارمند در سراسر جهان

بتوانند به اطلاعات مورد نیاز و شخصی خود دسترسی پیدا کنند و دیگر مشکل فواصل طولانی و حمل اطلاعات برداشته شد.

در یک کلام، کاری که زمانی صرفاً جمع‌آوری و انتقال اطلاعات بود، ابتدا چهره عوض کرد و به کاری بدل شد که هدفش ذخیره‌سازی دائمی و ابدی اطلاعات بود. بعدتر هم این شد که چگونه بتوانیم اطلاعات را جوری ذخیره کنیم که از سراسر جهان هم بشود به آن دسترسی داشت و هم بتوان در آن به جستجوی داده‌های دلخواه پرداخت. این ایده زمانی که در هاوایی بودم به سرم افتاد؛ ۲۹ ساله بودم و در آستانه بستن یک قرارداد کاری جدید با آژانس امنیت ملی. تا آن زمان همه توان و دغدغه‌ام را پای این تفکر گذاشته بودم که انگار ما «باید بدانیم» و از همه چیز سر در بیاوریم و اصلاً درکی نداشتم که این کارها راه به کجاها خواهد برد و تخصص من در خدمت چیست. خودم را در بهشت برین می‌دیدم و در این خیال که من هم با کارم می‌توانم چندتایی از چرخ‌دنده‌های این ماشین عظیم جمع‌آوری اطلاعات از سراسر جهان را بگردانم.

نشسته بودم توی اتاقی که در اعماق و زیر یک باغ آناناس بود: در حومه پرتل هاربر و در جایی که زمانی کارخانه هواپیماسازی بود و تقریباً اگر هر مرد، زن یا بچه‌ای، در هر کجای جهان پشت کامپیوتری می‌نشست یا با تلفن شماره‌ای را می‌گرفت، می‌توانستم ردیابی‌اش کنم. آن ۳۲۰ میلیون نفر آمریکایی هموطنم هم در شمار همین افراد بودند و ما با این کارمان نه تنها اصول اولیه قانون اساسی آمریکا که عرف هر جامعه آزادی را زیر پا می‌گذاشتیم.

اگر شما هم این کتاب را می‌خوانید به همین خاطر است که من به عنوان یک آدم دارای آن موقعیت، سرانجام دست به کاری زدم که بسیار خطرناک بود: من حقیقت را به صدای بلند گفتم. من همه اسناد داخلی و مدارکی را که نشان می‌داد جامعه اطلاعاتی آمریکا قانون شکنی کرده است جمع‌آوری کردم و به دست روزنامه‌نگارها رساندم که آن را به گوش مردم جهان برسانند.

با این کتاب می‌خواهم نشان‌تان بدهم که چه چیز مرا به این کار وادار کرد و از جنبه‌های اخلاقی و اصولی‌اش بگویم و از اینکه چگونه همین‌ها سرنوشت و زندگی مرا ساخته‌اند. زندگی را چه می‌سازد؟ چیزهایی فراتر از گفتار و کردار. زندگی یعنی عشق و ایمان. برای من این عشق و ایمان، بیش و پیش از هر چیز، وابسته به ارتباط انسانی است؛ و به